



# مبارزات سیاسی امام محمد باقر

الف. آشوری

حاکمان وقت بیاندازیم.

۱. مروان بن حکم: مسعودی می نویسد: مؤمنان در عصر او، در خفا به سر می بردند و زندگی بر مردم مشقت بار شده بود. شیعیان در معرض خطر جدی بودند و خون و مالشان حرمت نداشت و به علی بن ابی طالب علیه السلام آشکارا در محافل عمومی دشنام داده می شد.<sup>۱</sup>

او به شیوه معاویه، پسرش عبدالملک را ولیعهد کرد و بر اثر بیماری طاعون در سال ۶۵ هـ. ق در

در دوران امام باقر علیه السلام، حاکمان اموی به دلیل تعارضات داخلی از نهضت عظیم علمی آن حضرت غافل بودند، ولی این به معنای در امان بودن آن امام نیست؛ بلکه حجم وسیعی از روایات گویای اوضاع خشونت آمیز آن دوره، و ظلم و تجاوز حاکمان وقت نسبت به دین، مسلمانان و امام آنان است، به گونه ای که امام علیه السلام بارها تقیه می کرد و سرانجام نیز بر سر تعارضات مبنایی با نظام خلافت ظالمانه، توسط هشام به شهادت رسید.

در باره اوضاع سیاسی عصر آن حضرت کافی است، نگاهی به سیمای

۱. اثبات الوصیة، ص ۱۴۶ و ۱۴۷.

شدند، صد و بیست هزار نفر برآورد شده است.<sup>۸</sup>

در همین دوره افرادی مثل سعید بن جبیر به جرم طرفداری از اهل بیت علیهم السلام شهید شد.<sup>۹</sup> و امام سجاده علیه السلام به واسطه سمی که ولید دستور داده بود، به شهادت رسید.<sup>۱۰</sup> و با شهادت حضرت سجاده علیه السلام، امامت به حضرت باقر علیه السلام منتقل شد. ولید در سن ۴۳ سالگی، در سال ۹۶ هـ. ق در دمشق مرد.<sup>۱۱</sup>

۴. سلیمان بن عبدالملک: ابتدا از حاکمیت خدا و رضایت او سخن می‌راند، ولی در عمل مثل گذشتگان خود بود.<sup>۱۲</sup> تجمل و ریخت و پاش به

دمشق درگذشت.<sup>۱</sup>

۲. عبدالملک مروان: در سال ۷۳ هـ. ق بعد از پیروزی بر ابن زبیر، سلطنت کامل یافت. قبل از خلافت، خود را قرآن دوست معرفی می‌کرد، ولی بعد از خلافت، از مستبدترین خلفا شد.<sup>۲</sup> وی شراب می‌نوشید<sup>۳</sup> و هنگام آغاز حکومت، خطاب به قرآن کریم گفت: این آخرین دیدار من با تو است.<sup>۴</sup>

وی افرادی مثل حجاج بن یوسف ثقفی را بر مردم و شیعیان مسلط کرد. وی می‌گفت: به خدا سوگند از این پس هر کس مرا به تقوا دعوت کند، گردنش را قطع خواهم کرد.<sup>۵</sup> وی در سال ۸۶ هـ. ق مرد.

۳. ولید بن عبدالملک: وی باعیش و نوش بزرگ شد و فردی ستمگر و جبار بود.<sup>۶</sup> هرچند در روزگار او مرزهای جغرافیایی اسلام گسترش یافت و اندلس، خوارزم، سمرقند، کابل، طوس و... فتح شد؛<sup>۷</sup> ولی عناصر خونخواری مثل حجاج در حکومت او صاحب قدرت بودند و در فاصله ۲۰ ساله‌ای که او بر سر قدرت بود، کسانی که با شکنجه در حکومت او کشته

۱. معارف ابن قتیبه، ص ۳۵۴؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۴.

۲. الاعلام، ج ۸، ص ۳۱۲.

۳. تاریخ الخلفاء، ص ۲۱۶.

۴. همان.

۵. همان، ص ۲۱۸ و ۲۱۹.

۶. مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۵۷.

۷. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۸۵.

۸. مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۶۶.

۹. سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۲۲.

۱۰. مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۶۴.

۱۱. همان، ص ۱۵۶.

۱۲. همان، ص ۱۷۴.

جواب پیرس. وقتی از امام باقر علیه السلام از راز تفاوت در جواب نامه‌ها پرسیدند، فرمود: سلیمان فردی جبار و زورگو بود و من ناگزیر بودم در نامه‌ام همان گونه سخن بگویم که مردم مجبورند با جباران سخن بگویند، ولی سرور تو می‌خواهد به شیوه‌ای غیر از روش جباران عمل کند و اقداماتی در جهت کاستن از ظلم و جباریت برداشته است، لذا به گونه‌ای با او سخن گفتم که مناسب وضع اوست.<sup>۳</sup>

۵. عمر بن عبدالعزیز: در سال ۹۹ ه. ق به خلافت رسید، گامهایی در کاستن از فشارهای سیاسی، اجتماعی بر شیعیان برداشت، فدک را به اهل بیت برگرداند،<sup>۴</sup> به موعظه‌های امام باقر علیه السلام توجه می‌کرد و رسم دشنام دادن به علی علیه السلام را برانداخت.<sup>۵</sup> با این همه، غاصب جایگاه امامت بود. حضرت باقر علیه السلام در حق او می‌فرمود:

گونه‌ای در دوره او رواج یافت که هر طبقه‌ای از مردم، بالباس مخصوص، به حضور او می‌رسیدند. در پرخوری و شکمبارگی بی نظیر بود.<sup>۱</sup>

در عصر وی، امر امامت پنهان بود و شرایط اجازه نمی‌داد که شیعیان با امام خود - باقر العلوم علیه السلام - ارتباط علنی داشته باشند. آنان به شدت تحت فشار بودند.<sup>۲</sup>

یعقوبی می‌نویسد: عمر بن عبدالعزیز نامه‌ای به امام باقر علیه السلام نوشت تا او را بیازماید. امام به او پاسخ داد. و چون عمر بن عبدالعزیز قبلاً مشاور سلیمان بن عبدالملک بود و از مکاتبات او خبر داشت، فهمید که جواب امام به او با جوابش به سلیمان متفاوت است. لذا دستور داد نامه امام به سلیمان را پیدا کنند و بیاورند. وقتی نامه را آوردند، دید از هشدارهای امام علیه السلام در نامه به سلیمان خبری نیست، بلکه امام علیه السلام او را مدح کرده است.

عمر بن عبدالعزیز به کارگزار خود در مدینه نوشت: محمد بن علی را احضار کن و از این تفاوت در

۱. همان، ص ۱۷۵.

۲. اثبات الوصیه، ص ۱۵۳.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۵.

۴. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۰۷.

۵. اثبات الوصیه، ص ۱۵۴.

بسخل، ستمگری و بی عاطفگی از خصوصیاتش بود.<sup>۶</sup> نسبت به امام باقر علیه السلام کینه عجیبی داشت. دوران او از نظر سیاسی، سخت‌ترین دوره بر امام باقر علیه السلام بود. تنهادر این دوره بود که امام به مرکز خلافت احضار می‌شد.<sup>۷</sup> شیعیان نیز به شدت تحت فشار بودند؛ از جمله می‌توان به سرنوشت جابر بن یزید جعفی اشاره کرد، که به دستور امام برای در امان ماندن از شَرِّ عبدالملک، خود را به دیوانگی زد.<sup>۸</sup> شهادت زید بن علی بن حسین علیه السلام در این دوره واقع شد و امام باقر علیه السلام نیز در این دوره به شهادت رسید.

#### شیوه‌های مبارزاتی امام باقر علیه السلام

در چنین فضایی امام باقر علیه السلام برای احیای ارزشهای دینی و انجام وظیفه

این جوان روزی به فرمانروایی می‌رسد و روش عادلانه از خود آشکار می‌سازد، چهار سال زندگی می‌کند و سپس مرگش فرا می‌رسد. زمینیان بر او می‌گیرند و آسمانیان نفرینش می‌کنند.

ابوبصیر می‌گوید: پرسیدم: مگر نفرمودید که عدل پیشه می‌کند؟ فرمود: آری! ولی بر جایگاهی که از آن‌ما و شایسته ما است تکیه می‌زند، در حالی که هرگز حقی ندارد. بلی! او در جایگاهی که غصب می‌کند به اظهار عدل می‌پردازد.<sup>۱</sup>

۶. یزید بن عبدالملک: با مرگ مشکوک عمر بن عبدالعزیز<sup>۲</sup> در سال ۱۰۱ ه. ق، یزید بن عبدالملک، جوان ۲۵ ساله، خلیفه شد و تا سال ۱۰۵ ه. ق خلافت کرد.<sup>۳</sup> در این دوره شدیدترین روشها را علیه شیعه به کار بردند و کینه‌ها را نسبت به علی علیه السلام و خاندان او آشکار ساختند. وی از کینه توزان علیه امام باقر علیه السلام بود.<sup>۴</sup>

۷. هشام بن عبدالملک: فرمانروایی اش ۱۹ سال و ۷ ماه طول کشید و در سال ۱۲۵ ه. ق مرد.<sup>۵</sup> مردی خشن، درشتخو و مال اندوز بود.

۱. اثبات الهداة، ج ۵، ص ۲۹۳.

۲. تاریخ الخلفاء، ص ۲۴۶.

۳. تاریخ یعقوبی، ص ۳۱۴، مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۹۵.

۴. اثبات الوصیة، ص ۱۵۴.

۵. حیاة الحیوان، ج ۱، ص ۱۰۲.

۶. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۰۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۸.

۷. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۹۱.

۸. اختصاص، ص ۶۷.

پاسداری از ارزشها، وبه تناسب موقعیت، از راهها و شیوه‌های زیر بهره جست:

### الف) تقیه

میزان اهتمام حضرت باقر علیه السلام به تقیه چنان بود که می فرمود: «التَّقِيَةُ مِنْ دِينِي وَدِينِ آبَائِي وَلَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَةَ لَهُ»<sup>۱</sup> تقیه از دین من و دین پدران من است. و کسی که تقیه ندارد، ایمان ندارد. این امر به دلایل متعددی مانند: حفظ جان نیروهای خودی، حفظ توان اقتصادی خودیها، اجرای برنامه‌های مهم‌تر، حفظ ارزشها و ... صورت می‌گرفت و امام با رعایت این اصل، حرکت سزای خود در تداوم وظیفه امامت را طی می‌کرد.

نقل است که حمران نزد امام باقر علیه السلام آمد و گفت: علی بن ابیطالب و حسن و حسین علیهم السلام تا مرز شهادت و کشته شدن پیش رفتند، نظر شما چیست؟ حضرت فرمودند: «يا حمران! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ كَانَ قَدَّرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَ قَضَاءَ وَ أَنْصَاءَ وَ حَتْمَهُ ثُمَّ أَجْرَاهُ فَيَتَقَدَّمُ عَلَيْهِمْ ذَلِكَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَمَّ عَلِيُّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ بَعِلْمَ صَمَتٍ مَنْ صَمَتَ

مِنَّا؛<sup>۲</sup>

ای حمران! خداوند پاک و بلند مرتبه، آن برنامه را بر آنان تقدیر و طرح ریزی و امضاء و حتمی نمود و سپس آن را اجرا کرد. پس با مقدم شدن علم آن به سوی آنان از جانب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، علی و حسن و حسین علیهم السلام قیام کردند. و هر کس از ما سکوت کرد، از روی علم بود.»

### ب) ترسیم وظایف حاکم اسلامی

امام می‌کوشید با تبیین وظایف حاکمان، نوک تیز انتقاد خود را متوجه حاکمان وقت سازد و عدم مشروعیت اقدامات آنان را گوشزد کند. مثلاً می فرمود: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْحَجِّ وَ الصَّوْمِ وَ الْوَلَايَةِ، اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نماز، زکات، حج، روزه، ولایت.»

زراره پرسید: کدام افضل است؟ فرمود: «الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهَا وَ الْوَلَايَةُ هِيَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِمْ»<sup>۳</sup> ولایت برتر است؛ چون کلید آنهاست و والی (امام)

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۳۱.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰.

۳. همان، ص ۱۸.

راهنمایی کننده بر آنهاست.»

ج) نهی از همکاری با حکومت طاغوت  
امام همواره مؤمنان را از همکاری با حکومت طاغوت نهی می‌کرد و به هر طریق ممکن، این پیام خود را به گوش امت می‌رساند.

عقبه بن بشیر اسدی می‌گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: من در میان قوم خود از حسبی عالی برخوردار بودم. قوم من در گذشته عریف (معاون و کارگزار) داشتند که جان سپرد. مردم تصمیم گرفتند که مرا به جای او به ریاست بگمارند، نظر شما چیست؟ آن حضرت فرمود: «فَإِنْ كُنْتَ تَكْرَهُ الْجَنَّةَ وَ تَبْغِضُهَا فَتَعْرِفْ عَلَى قَوْمِكَ وَيَأْخُذْ سُلْطَانٌ أُجَابِرَ بِأَمْرِ مُسْلِمٍ لِسَفْكِ دَمِهِ فَتَشْرِكُهُمْ فِي دَمِهِ وَعَسَى لَا تَسْأَلُ مِنْ دُنْيَاهُمْ شَيْئاً؛ اگر از بهشت بدت می‌آید و از آن ناخشنودی، کارگزار قوم خود شو؛ زیرا چه بسا سلطان ستمگری، مسلمانی را می‌گیرد تا خونش را بریزد و تو [که گوشه‌ای از کار آن سلطان را بر عهده گرفته‌ای] شریک آنان در خون او خواهی بود، در حالی که ممکن است از دنیای آنها بهره‌ای نبری.»

و زمانی که فردی گفت: از زمان حجاج تا حالا والی بوده‌ام، آیا راهی برای توبه هست؟ امام سکوت کرد و بعد از تکرار سؤال، فرمود: «لَا، حَتَّى تُؤَدِّيَ إِلَى كُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ؛ نه، مگر اینکه حق هر صاحب حقی را ادا کنی.»

یکی از شیعیان به نام عبدالغفار بن قاسم می‌گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: نظرتان در نزدیک شدن من به سلطان و رفت و آمد به دربار چیست؟ فرمود: این کار را برای تو صلاح نمی‌دانم. گفتم: گاهی به شام می‌روم و بر ابراهیم بن ولید وارد می‌شوم. فرمود: «ای عبدالغفار! رفت و آمد تو نزد سلطان سه پیامد منفی دارد: محبت دنیا در دلت راه می‌یابد، مرگ را فراموش می‌کنی، و نسبت به آنچه خدا قسمت تو کرده ناراضی می‌شوی.»

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! من عیالوارم و هدفم از رفتن به آنجا، انجام تجارت است. فرمود: «ای بنده خدا! من نمی‌خواهم تو را به ترک دنیا دعوت کنم، بلکه می‌خواهم

گناهان را ترک کنی. ترک دنیا فضیلت است، اما ترک گناه فریضه و واجب است و تو در شرایطی هستی که به انجام واجبات نیازمندتری تا کسب فضائل.<sup>۱</sup>

زمانی هم که مردم برای تبریک گفتن به والی جدید مدینه، به خانه اش می رفتند، فرمود: خانه والی، دری از درهای آتش است.<sup>۲</sup>

همچنین آن حضرت فرمود: «إِنَّمَا عَقَرِ النَّاقَةَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَلَمَّا رَضُوا أَصَابَهُمُ الْعَذَابُ؛ فَإِذَا ظَهَرَ إِمَامٌ عَادِلٌ فَمَنْ رَضِيَ بِحُكْمِهِ وَأَعَانَهُ عَلَى عَدْلِهِ فَهُوَ وَلِيُّهُ وَإِذَا ظَهَرَ إِمَامٌ جَوْرٌ فَمَنْ رَضِيَ بِحُكْمِهِ وَأَعَانَهُ عَلَى جَوْرِهِ، فَهُوَ وَلِيُّهُ»<sup>۳</sup>

ناقه [صالح] را یک نفر پی کرد، ولی چسبون توده مردم به آن راضی شدند، عذاب به همه آنها رسید؛ پس هرگاه امام عادل ظاهر گشت، هر کس راضی به حکم او باشد، و او را در عدلش یاری کند، یاور او خواهد بود. زمانی که امام ستمگری ظاهر شود هر کس به حکم او راضی باشد، و او را بر ستمکاریش یاری کند، یاور او خواهد بود.<sup>۴</sup>

در جای دیگری آن حضرت می فرمودند:

«قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: لِأَعْدَبِينَ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَأْنَتْ بِوِلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بِرَةً تَقِيَّةً وَأَعْفُونَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَأْنَتْ بِوِلَايَةِ أَمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً؛<sup>۴</sup> خداوند عزیز و جلیل فرموده است: هر کسی را که در اسلام به ولایت پیشوای ستمگری که از جانب خدا نیست - گردن نهند، عذاب خواهم کرد؛ هر چند آن فرد در کارهای خویش نیک و پرهیزکار باشد. و از هر کسی که در قلمرو اسلام به حاکمیت هر امام عادل - که از جانب خداست - تن دهد قطعاً درمی گذرم؛ هر چند آن فرد در کارهای خویش ستمکار و بدکار باشد.»

(د) مبارزه رود در رو

امام باقر علیه السلام از یک سو قیامهای ضد حکومتی مانند قیام زید، مختار،

۱. همان، ص ۳۷۷.

۲. کافی، ج ۵، ص ۱۰۷.

۳. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۷.

۴. همان، ج ۲۷، ص ۱۹۳.

باقر علیه السلام هم در مکه بود. امام برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: «سپاس خدایی را که محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری مبعوث کرد و ما را به وسیله او کرامت بخشید. ما برگزیدگان خدا بر خلق اویم و انتخاب شده از میان بندگان وی هستیم. ما خلفای الهی هستیم؛ پس آن کسی که از ما پیروی کند، سعادت‌مند است و کسی که ما را دشمن بدارد، شقی خواهد بود.»

این سخنان به گوش هشام رسید... وقتی به مدینه برگشتیم، به وسیله نامه‌ای از کارگزارش در مدینه خواست امام علیه السلام را به دمشق بفرستد. وقتی وارد شدیم، سه روز اجازه ورود نداد. روز چهارم وقتی در آستانه ورود قرار داشتیم، هشام - که نفرین خدا بر او باد - به اطرافیانش دستور داد، پس از او هر یک به امام باقر علیه السلام ناسزا بگویند و سرزنش کنند. امام باقر علیه السلام وارد شد و بدون آنکه توجه خاصی به هشام کند، در جمله‌ای کلی به اهل مجلس گفت:

کمیت و... را تأیید می‌کرد و از سوی دیگر، در موقعیتهای مناسب، خود با خلفا به رویارویی جدی می‌پرداخت.

آن حضرت می‌فرمود: «مَنْ مَشَى إِلَى سُلْطَانٍ جَائِرٍ قَامَتْهُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَخَوْفِهِ وَوَعظُهُ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ الثَّقَلَيْنِ مِنَ الْحِجْرِ وَالْأَنْسِ وَمِثْلُ أَعْمَالِهِمْ؛<sup>۱</sup> هر کس به سوی سلطان ستمگری برود، و او را به تقوای الهی فرمان دهد، و او را بترساند و موعظه کند، مانند پاداش جن و انس و مانند اعمال آنان را خواهد داشت.»

همچنین آن حضرت مشروعیت حاکمان جور را زیر سؤال می‌برد و راه را بر قیام علیه آنان هموار می‌ساخت. امام علیه السلام می‌فرماید: «لَنْ أَيْمَمَةَ الْجُورِ وَآتَابَعَهُمْ كَمَعْرُوَلَوْ أَنَّ دِينَ اللَّهِ؛<sup>۲</sup> پیشوایان ستمگر و پیروان آنها از دین خدا برکنار شده‌اند.»

درباره برخورد امام باقر علیه السلام با خلفا و مبارزه علنی آن حضرت، به نقل مطلبی از امام صادق علیه السلام بسنده می‌کنیم.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: در یکی از سالها که هشام بن عبدالملک برای انجام مراسم حج به مکه آمده بود، امام

۱. همان، ج ۷۵، ص ۳۷۵؛ وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۰۶.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۴.



دستور داد امام باقر علیه السلام و فرزندش امام صادق علیه السلام را نزد وی ببرند.

وقتی وارد شدند، هشام و اطرافیان مشغول تیراندازی بودند. هشام گفت: ای محمد! تو هم با بزرگان قوم من وارد مسابقه شو و تیراندازی کن. امام باقر علیه السلام فرمودند: از من گذشته است، اگر صلاح بدانی معاف باشم. هشام گفت: به حق کسی که ما را با دینش عزت داد و محمد را مبعوث کرد، تو را معاف نمی‌کنم. امام کمان و تیر را گرفت و نه تیر را پشت سر هم به هدف زد که هر یک در وسط تیر قبلی قرار گرفت و به هدف خورد. هشام گفت هرگز همانند کار تو را ندیده بودم و گمان نمی‌کنم کسی در روی زمین اینگونه تیراندازی کند. امام فرمود: ما کمالات و حقایق دین را به ارث می‌بریم؛ همان دین کاملی که خداوند فرمود: ﴿أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾

با شنیدن این سخنان، چهره هشام دگرگون شد و سؤالات و اشکالهای متعددی را مطرح کرد و امام علیه السلام پاسخ داد.<sup>۱</sup>

۱. همان، ج ۲، ص ۳۷۶؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۶۴؛ اثبات الهداة، ج ۵، ص ۲۷۴.

«السلام علیکم»، و بدون اجازه گرفتن از هشام، در جایی مناسب بر زمین نشست....

هشام گفت: ای محمد بن علی! همواره یک نفر از شما خاندان، وحدت مسلمانان را می‌شکند و مردم را به سوی خود فرامی‌خواند و از روی سفاهت و جهل گمان می‌کند امام است!!

هشام شروع به سرزنش کرد و بعد از وی، یکایک اهل مجلس سخنان توهین آمیزی گفتند. امام باقر علیه السلام ایستاد و فرمود: «ای مردم! به کدام سو می‌روید و شما را به کجای می‌برند؟ خدا [نسل] اول شما را به وسیله ما خاندان هدایت کرد و آیندگان شما هم به وسیله ما راه می‌یابند. اگر شما پادشاهی زودگذر دنیا را دارید، ما در آینده فرمانروایی خواهیم داشت. پس از فرمانروایی ما هیچ حاکمیت و پادشاهی نیست، زیرا ما اهل فرجامیم و خدا فرموده است: ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾.

در پی این سخنان، به دستور هشام، امام را به زندان بردند، ولی در آنجا همگان دل بسته امام شدند و بعد از شکایت زندانیان از این وضع، هشام